

## انقلاب اسلامی، دیپلماسی و تاریخ نگاری جهان غرب

گفت و گو با دکتر عبدالرحیم گواهی و دکتر علی اشرف مجتهد شبستری

۳۷

اشاره

فصل نامه مطالعات تاریخی برای آگاهی خوانندگان خود از تاریخ نگاری با موضوع انقلاب اسلامی در خارج از کشور با آقایان دکتر عبدالرحیم گواهی و دکتر علی اشرف مجتهد شبستری که از دیپلماتهای با سابقه ایران هستند گفت و گویی صورت داد. این مصاحبه در پاییز ۱۳۸۳ و در محل دفتر مطالعات سیاسی وزارت امور خارجه انجام شد. سیر گفت و گو در بخش اول روی موضوع تاریخ نگاری و منافع ملی متمرکز شد، سپس به انواع طبقه بندی کتابهای تاریخی مرتبط با انقلاب اسلامی رسید و در نهایت به بررسی برخی از این منابع آن هم با ذکر جزئیات انجامید. هر چند اهمیت هر یک از مقاطع مطرح شده، موضوع یک مصاحبه یا پژوهش مستقل است، با این حال به واسطه طرح نکات تازه که متکی به مشاهدات این دو دیپلمات در عرصه های بین المللی بود، متن گفت و گو تقدیم خوانندگان می شود.

در آغاز این نشست موضوع منافع ملی را مطرح می کنم و این پرسش که آیا در تاریخ نگاری می توان مسئله منافع ملی را طرح کرد؟ اگر پاسخ این پرسش مثبت باشد، حد و حدود آن چقدر است؟ تجربه های شما در کشورهای دیگر چه می گوید؟ آیا آنها به این موضوع توجه می کنند؟ شما

ویژه ۲ بهمن

انقلاب اسلامی، دیپلماسی و تاریخ نگاری جهان غرب

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
مجموعه علوم انسانی

مطالعات مطالعات ایران

چه آگاهی‌هایی می‌توانید در اختیار بگذارید؟

دکتر عبدالرحیم گواهی: فکر می‌کنم تاریخ‌نگاری مثل هر رشته علمی دیگر یک وجه انتزاعی دارد و یک بخش کاربردی. فرض کنید در مورد علم فیزیک، علم کلام و یا حتی علم فلسفه، کسی می‌تواند به آنها بپردازد که بتواند نظامی فلسفی برایشان بسازد. این نظام می‌تواند سازنده و یا تخریبی باشد. به عنوان نمونه، خود فلسفه بماهوفلسفه، در ذات خود نظام و منطبق و زبان و روشی دارد. ممکن است شخصی از فلسفه برای اثبات وجود خدا بهره ببرد که نتیجه آن، کلام فلسفی و فلسفه الهی خواهد بود، و ممکن هم هست کسی از فلسفه برای الحاد و اثبات عدم وجود خداوند استفاده کند، که حاصل آن نیهلیسم و آتئیسم خواهد بود. تاریخ هم به عنوان یک رشته علمی، نمی‌تواند و نباید دستکاری شود، اگر بشود، می‌گویند این مورخ کارش توأم با غرض و مرض و جانب‌دارانه است. می‌گویند این مورخ آثارش قابل اعتماد نیست، برای اینکه بی‌طرفانه نوشته است. تاریخ هم مثل هر رشته علمی دیگری می‌تواند با دیدگاه‌های گوناگون بررسی شود، یعنی با نگاه دینی، با نگاه جامعه‌شناسانه، و یا با نگاه ملی به آن نگریسته شود. ممکن است نگاه یک اروپایی به ماده خام تاریخ به نحوی باشد که با نگاه یک ایرانی یکسان نباشد؛ او اهداف و غایات خودش را دارد و این هم مقاصد خود را. ممکن است بگوییم هر یک از اینها بر اساس منافع ملی خود به تاریخ می‌نگرند، اما باید دقت کنیم که این دو مقوله را با هم خلط نکنیم تا نگویند تاریخ‌نگاری اینها مورد قبول نیست و بی‌طرفانه نوشته‌اند. اکنون دنیا دارد به سمتی می‌رود که می‌گوید این ماده خام این رشته، حالا شما خودتان تحلیل و استنتاج و برداشت کنید.

منظورم از طرح موضوع، رابطه تاریخ‌نگاری با منافع ملی، این نتیجه‌گیری نیست که الزاماً با ملاحظه این امر، دچار محدودیت در تاریخ‌نگاری خواهیم شد، یا اینکه بخواهیم به نفع خود یا علیه دیگری از این علم بهره برداری کنیم. ما با واکنشها و کنشهایی رو به رو هستیم که چنین موضوعی را به ذهن متبادر می‌کند. برای مثال؛ آمریکا بعد از چند سال که از کودتای ۲۸ مرداد می‌گذرد، سندهایی را به عنوان آگاهی‌های بیشتر از این واقعه، منتشر می‌کند، اما خودش هم می‌گوید که این، همه سندها نیست، بلکه بخشی از آن است. یا بایگانی انگلستان. دوستانی که برای پژوهشهای تاریخی به مراکز اسناد آن کشور رجوع می‌کنند، همه چیز در اختیارشان قرار نمی‌گیرد، هر چند که سی سال از عمر سندها گذشته است. چنین رفتارهایی در عرصه تاریخ‌نگاری، آدم را به این فکر نزدیک می‌کند که منافع ملی باید ربطی با تاریخ‌نگاری داشته باشد. این برای همه کشورهاست. به عنوان انتقاد از آمریکا و انگلستان مثال نزد، این امر، همه گیر است. هیچ کشوری نمی‌تواند بگوید

چون من دارم کار تاریخ بماهوتاریخ می‌کنم، پس هر چه را که دارم ارائه می‌دهم. آقای دکتر مجتهد نظر شما در این مورد چیست؟

دکتر علی اشرف مجتهد شبستری: روی نکته بسیار اساسی انگشت گذاشتید. فکر نمی‌کنم هیچ کشوری در هیچ برهه‌ای از زمان، بخواهد منافع ملی‌اش را زیر پا بگذارد. این امر روشنی است؛ نباید هم توقع داشته باشیم. متأسفانه پس از انقلاب، در برخی موارد بی‌توجهی کردیم. عمده‌ترین نمونه‌اش کشاندن بحثهای داخلی و مگوی خودمان به روزنامه‌ها بود. ضرورتی ندارد دیگران از دعوی‌های خانوادگی و خصوصی ما سردآوردند. مورد دیگر، افشای برخی از تواناییها و طرحهای نظامی‌مان در اوایل جنگ، بدون توجه به ابعاد مختلف قضیه، توسط خودمان بود. البته این امر بیشتر به دلیل نداشتن تجربه حکومتگری در آن ایام رخ می‌داد. نمونه دیگر آن، برخی از دانشجویان ما که در خارج از کشور در حال گذراندن دوره فوق‌لیسانس یا دکترا بودند، توسط استادانشان تشویق می‌شدند تا به عنوان پایان‌نامه، روی موضوعات مختلف در ایران تحقیق کنند. دانشجوی ساده هم به خاطر اینکه مدرکی بگیرد و یا حتی در مواردی به خیال خودش خدمتی به کشورش بنماید، می‌آمد ایران و با صداقت و جدیت، بسیاری از چیزهایی که نباید گفته می‌شد، جمع‌آوری می‌کرد و می‌برد.

بدیهی است که این مطالب، به خصوص برای امریکاییها ارزش بسیار زیادی داشته و دارد. اگر ملاحظه کنید، می‌بینید که برخی از مطالبی که درباره ایران در امریکا چاپ شده، حرفهای گفتنی نبوده. اگر یک امریکایی می‌خواست رسماً چنین اطلاعاتی را کسب کند، باید دهها سال می‌دوید تا گیرش می‌آمد. منتها یک دانشجوی ایرانی آمده، پیش یک روحانی نشسته، درد دل کرده و نهایتاً بدون توجه به اینکه این حرفها از کجاها می‌خواهد سر درآورد، به صورت پایان‌نامه تسلیم استاد شده است. هر چند اینگونه موارد، محدود و اندک بوده ولی باید توجه داشت که حتی یک مورد هم نمی‌تواند قابل توجه باشد. توجه داشته باشیم که کشورهای دیگر به دنبال جمع‌آوری همه گونه اطلاعات راجع به کشور ما هستند. بخاطر دارم در سالهایی که من در سازمان ملل و در نیویورک بودم، نشریه‌ای دریافت می‌کردیم بنام FBIS که توسط وزارت بازرگانی آمریکا (نه توسط FBI) منتشر می‌شود. این نشریه، اخبار همه مناطق دنیا را پوشش می‌دهد. بخش ایران هم مستقل بیرون می‌آید. جالب بود که در آن نشریه به خطبه‌های نمازهای جمعه شهرهای کوچک ما هم توجه می‌شد. می‌خواهم عرض کنم که آنها همه تحولات و اخبار مربوط به ما را به دقت دنبال کرده و از هر فرصتی، حداکثر بهره‌برداری را می‌نمایند.

برمی‌گردم روی آن نکته‌ای که گفتید. بحث منافع ملی در هر شرایطی باید رعایت شود. منتها آنچه که آقای دکتر گواهی اشاره کردند این است که خواننده، اگر بداند مطالبی که می‌خواند یک

گمان می‌برم پرداختن به این بحث، جلسه مستقلی می‌خواهد تا بتوان بیشتر اضلاع آن را ترسیم کرد. اما برای نزدیک شدن به اصل موضوع، یعنی تاریخ نگاری غرب درباره انقلاب اسلامی، از دکتر گواهی تقاضا دارم، اگر از منابع منتشر شده در این موضوع دسته بندی خاصی در نظر دارند، یادآوری کنند.

دکتر گواهی: برای رسیدن به یک دسته بندی، فهرستی از کتابهای موجود در کتابخانه ام تهیه کردم. این کتابها به طور طبیعی در سه جای مختلف چیده شده بودند. دسته اول کتابهای خارجی که راجع به انقلاب نگاشته شده بودند. من کتاب «پاسخ به تاریخ» محمدرضا پهلوی را هم جزو آنها گذاشته بودم و یا فرض کنید کتاب «چهره‌هایی در یک آینه» نوشته اشرف پهلوی را. اصل اینها به زبان بیگانه نوشته شده است. کتابهای دسته دوم برای ایرانیان مقیم آن کشورها، کتابهای فارسی‌ای است که در خارج از کشور برای ایرانیان مقیم آن کشورها نوشته شده‌اند. از شجاع‌الدین شفا بگیرید تا خاطرات عباس قره‌باغی و عکرم و... بخش سوم هم که حجمش بیشتر از آن دو دسته اول است، کتابهای مربوط به انقلاب است که در ایران نوشته شده؛ فارغ از اینکه در حمایت و یا عدم حمایت از انقلاب اسلامی نوشته شده باشند.

غیر از این تقسیم بندی طبیعی، تقسیم بندی دیگری کردم که می‌گویم. البته امروز منابع و مآخذ بسیار بیشتر شده و چه بسا نتوان با توجه به کتب معدودی که من دارم، تقسیم بندی درستی انجام داد. من در سال ۱۳۶۵ از رساله دکتری خودم دفاع کردم. آن موقع اینترنت نبود. مثل



طرفه است و احساس کند که همه اش تعریف و توصیف است و خواننده حرفه‌ای و اهل تحقیق هم درک کند که نهایتاً به درد نمی‌خورد، یعنی نمی‌تواند منبع قرار گیرد، آن نوشته با اقبال مواجه نخواهد شد. به اسم منافع ملی نمی‌توان این طور تاریخ نگاری کرد. اما همان طور که گفتید، آشکار سازی اسناد هم بر اساس ملاحظات منافع و امنیت ملی است. من دیده‌ام گاهی بخشی از سند را نشان می‌دهند و بخشی از آن را نه. بعضاً هم اصل سند را رو نمی‌کنند. دلایلش هم روشن است؛ شاید صد سال دیگر آن سند مشکل نداشته باشد و از نظر منافع ملی بتوان آشکارش کرد، اما پس از گذشت سی سال، هنوز هم مسائلی دارد و احتمالاً به جاهایی برمی‌خورد. بنابراین باید توجه داشته باشیم که آشکار کردن اسناد، الزاماً به معنی همه اسناد نیست. قدر مسلم این است که با آشکار شدن اسناد، ابعاد یک واقعه تاریخی بهتر شناخته می‌شود. یک مثال عرض می‌کنم. حتماً کتاب «خواب آشفته نفت» نوشته دکتر محمدعلی موحد را خوانده‌اید. جالب است؛ آنجا می‌بینیم که مصدق وقتی به مذاکرات نیویورک و واشنگتن می‌رود، به شدت احساس تنهایی می‌کند. اطرافیان به دلایلی مورد اعتمادش نیستند. با کسی بحث را باز نمی‌کرده. تفصیل مذاکرات دکتر مصدق در واشنگتن، تا همین اواخر که اسناد و مدارک محرمانه وزارت امور خارجه آمریکا و انگلیس افشا شده، بر هیچ کس معلوم نبود. اما اکنون که برخی از اسناد، از آن طرف آشکار شده، از صحبت‌های معاون وقت وزیر امور خارجه آمریکا و خود وزیر امور خارجه آمریکا متوجه می‌شویم که چه بحث‌هایی آنجا گذشته که مصدق نخواست یا نتوانسته در جمع ۵-۶ نفری اطرافیان بگوید. بنابراین آشکار شدن اسناد، هر چند محدود، می‌تواند به یاری پژوهشگران منتهی شود.

در مقدمه یکی از این فصل نامه‌های مطالعات تاریخی - فکر می‌کنم شماره سوم بود - به این نکته اشاره کرده‌اید که هر تاریخ نویسی، فکر می‌کند کارش نقطه پایانی بر آن موضوع تحقیقی است؛ و پاسخ داده‌اید که این طور نیست. به هر حال ممکن است همه اطلاعات در اختیار او نبوده باشد. در مورد تاریخ، باید این انعطاف وجود داشته باشد که بعدها هم ممکن است مطالبی پیدا شود که منتهی به کشف تاریخی تازه‌ای گردد؛ تا گزارشها و داوریه‌های پیش از خود را اصلاح کند. به هر حال انتشار اسناد از طرف ما هم باید با این ملاحظه همراه باشد که ضربه‌ای به منافع ملی نزند. ما در جهان امروز، موقعیت خاصی داریم. خیلی نمی‌توانیم روی لبخندها و اظهار دوستیها حساب باز کنیم. توجه به این موضوع آن هم با ظرافت، بسیار مهم است. این را هم اضافه کنم که باید تعریف درستی از منافع ملی داشته باشیم و بدانیم چه عواملی ممکن است ضربه زننده و چه چیزهایی تقویت کننده منافع ملی باشد. بدون شناخت صحیح این مهم، تصمیمات گرفته شده الزاماً به نفع کشور و مردم نخواهد بود.

عمل نکرده ایم. گاهی به این نظر تکیه کردیم، گاهی به آن نظر. شناخت خودمان را گره زدیم به سلیقه این و آن آقا. این تذبذب به ما لطمه زد. نگذاشت روند معرفی انقلاب اسلامی در خارج از کشور به طور طبیعی جریان بیابد. مضاف بر این، ما نسبت به زمان سنجی و مکان سنجی هم ناشیانه رفتار کردیم. حرفی که در اینجا در داخل کشور زده می شود، الزاماً نباید با همان لحن در زمان و مکان دیگری کاربرد داشته باشد. در فلان پارلمان و مجلس خارج از کشور، یا فلان سازمان بین المللی، با زبان متناسب با همان جا و همان زمان باید حرف زد. ما نمی توانیم با همان صراحتی که در محافل خودمان برای مردم صحبت می کنیم، با همان لحن و گویش برای دیگران حرف بزنیم. این جایگاهها با هم متفاوت هستند. آن حرفی که با صراحت در اینجا زده می شود، در آنجا به نحو دیگری باید ارائه شود. زبان همان جا را لازم دارد. براساس تداخل این جایگاهها، ذهنیتی از ما در بیرون از مرزها ساخته شد که باید در رفع آن بکوشیم. یکی از این کوششها، تولید منابع تاریخی قابل قبول با استانداردهای آکادمیک است. من شماره های گذشته فصل نامه شما را دیدم. به نظرم این نشریه استعداد آن را دارد که بتواند حرفهای کشور را با زبان علم تاریخ بیان کند. نشریه هایی از این دست می تواند آن ذهنیهایی ساخته شده را تصحیح کند. برای حرف زدن از انقلاب اسلامی، باید از این روشها استفاده کرد. زمان و مکان، این را به ما می گوید. ابزار سنتی جای خودش، این وسایل هم جای خود.

مثال دیگری بزنم از آقای پروانده آبراهامیان. آشنایی من با او حضوری بوده است. او یک محقق است. یک ایرانی ارمنی تاریخدان. تا جایی که می دانم دنبال جار و جنجال هم نیست. در چارچوب ذهنی خودش سعی می کند به ایران هم خدمتی بکند. از این جا برمی گردم به سؤالی که مطرح کردید. آثار آبراهامیان بویژه کتاب ایران بین دو انقلاب یک اثر پژوهشی و علمی است. او سعی کرده فارغ از حب و بغضها و البته در دایره دانسته های خود آن اثر را ارائه دهد. علمیت این کتاب قطعاً با آنچه آقای امیرطاهری نوشته تفاوت دارد. این دو کتاب در دو دسته جداگانه قرار می گیرند؛ هر چند که آقای امیرطاهری روی آنتن باشد، CNN با او به عنوان یک محقق مصاحبه کند و با این سمت بین اروپا و امریکا در رفت و آمد باشد. آقای طاهری محقق تاریخ نیست؛ شاید بتوان گفت یک مبلغ سیاسی است. کتاب او را ورق می زدم. ارجاعاتی که داده بود برایم جالب آمد. بخشی از ارجاعات او سماعی بوده و نقل قول از افرادی است که اتفاقاً مواضع متعصبانه و غیرعلمی آنان بر همگان معلوم است. تعداد دیگری از ارجاعات او به کتابهای جنجالی و ژورنالیستی و سبک است. با این شکل نمی شود کاری تاریخی به دست داد که مورد اعتنا باشد. منظور اینکه در مورد نویسندگان خارج از کشور باید با دقت و حوصله برخورد کنیم. بدانیم که این نویسنده واقعاً این کاره بوده یا اینکه بنا بر دلایل و

امروز اطلاعات دسته بندی نشده بود. در آن زمان شاید مجموع کتب و مقالات علمی مرتبط با انقلاب ایران به هزار عنوان می رسید، اما دکتر مجتهد شبستری می گویند که در حال حاضر ۵۳۳ هزار عنوان کتاب و مقاله درباره انقلاب اسلامی وجود دارد. اینترنت این را می گوید. به هر حال اگر از نگاه انقلاب خودمان بخواهیم به این منابع نگاه کنیم، می توانیم دسته بندی دیگری ارائه دهیم. البته این مدخل بحث است و آقایان می توانند اظهارات مرا تصحیح کنند. یک دسته از کتابها موافق با پدیده انقلاب اسلامی نوشته شده اند، مثل کار خانم نیکی کدی در کتاب ریشه های انقلاب؛ البته منظورم چاپ نخست آن است. دسته دوم کتابهایی هستند که علیه انقلاب تدوین شده اند، حال چه به زبان فارسی و چه به زبان بیگانه. دسته سوم را می توانیم کتابهای دانشگاهی و آکادمیک بدانیم که نویسنده آن فارغ از منظر انقلابی یا ضدانقلابی تحقیق و اثر خود را ارائه کرده است. حالا ممکن است یک جایش به نفع ما باشد و جای دیگری مورد پسند ما واقع نشود. تقسیم بندی دیگری هم می توان بر اساس نگاه منابع به اسلام ارائه داد. گروهی از این کتابها که درباره انقلاب اسلامی نگاشته شده اند - چه در داخل و چه در خارج از کشور - نسبت به اسلام نگاه مثبت دارند. برای نمونه کتاب حامد الگار از این دست است؛ وجهه اسلامی آن مثبت است، هر چند که یک نفر امریکایی (مسلمان) آن را نوشته است. گروه دیگری از کتابهای با این موضوع آثاری هستند که نسبت به اسلام سرناسازگاری نشان داده اند و با آن مخالف هستند، هر چند نویسنده آن یک ایرانی به ظاهر مسلمان باشد، مانند کارهای شجاع الدین شفا که از ایرانیان مقیم خارج از کشور است. ما می توانیم کتابهای مرتبط با انقلاب را ذیل هر یک از این گروه بندیها دسته بندی کنیم.

این موضوع را از دکتر مجتهد شبستری می پرسم که چه نظری در مورد طبقه بندی کتابهای منتشر شده درباره انقلاب اسلامی دارند؟ آیا می توانیم جزیی تر هم نگاه کنیم و برای نمونه، طبقه بندی خود را بر اساس علمیت اثر بگذاریم، فارغ از گرایشهای دیگر، یعنی مبنای دسته بندی را علمی بودن اثر قرار دهیم؟

دکتر مجتهد شبستری: پیش از اینکه در این باره حرف بزنم، مایلیم در مورد تجربه ناموفقی که در برخورد با نویسندگان خارج از کشور داشته ایم، صحبت کنم. از مرحوم کلیم صدیقی مثال می زنم. زمانی آمدیم از ایشان تعریف و تمجید کردیم. زمانی دیگر حاضر نبودیم که ایشان را به کشور راه بدهیم. در مورد حامد الگار هم چنین کردیم. گاهی گفتیم جاسوس انگلیس است و گاهی هم او را با احترام و عزت آوردند و بردند.

خوب است اقرار کنیم که در چگونگی رو به رو شدن با اندیشمندان خارج از کشور، درست

ضروریتهایی قلم برداشته و کتابی نوشته و نتیجه اش شده همین آثاری که نه علمی است و نه قابل اعتنا. بله، طبقه بندی بر اساس علمی بودن کتابها یک طبقه بندی کیفی است.

از توضیحات شما متشکرم. احتمال اینکه برای طبقه بندی کتابها بتوان ملاکهای دیگری هم در نظر گرفت، وجود دارد. آنچه مهم به نظر می رسد این است که توجهات داخلی و خارجی نسبت به این پدیده، یعنی انقلاب اسلامی همچنان ادامه دارد و تا این توجه باقی است ما شاهد تولد کتابها، مقاله ها و آثار فراوان دیگری خواهیم بود. برای ادامه بحث، کمی درونی تر به موضوع نگاه کنیم. از دکتر گواهی می پرسیم، با این مقدمه. وقتی انقلاب پیروز شد، همه اهرمهای قدرت جا به جا شد. انقلاب با هر تعریفی که برای آن صورت گیرد، شامل حادثه ای می شود که در بهمن ۱۳۵۷ در ایران روی داد، یک جا به جایی کامل و تمام عیار؛ فروپاشی و برافتادن یک نظام و برپایی و تأسیس یک نظام جدید. بهمن ۱۳۵۷ با اینکه نقطه رهایی ملت بود، اما از جهت حکمرانی برای رهبران انقلاب نقطه صفر به شمار می رفت. بهتر است بگوییم نقطه آغاز. همه چیز رو به رو قرار داشت. در پشت سر، تجربه ای به نام حکومت گری نبود. مبارزه بود و زندان و تبعید و... تجربه، اینها بود. غیر از امر حکومت گری، نبود تجربه شامل بخشهای دیگر هم می شد. اگر ریز شویم، در عرصه فرهنگ هم همین نقطه های آغاز را می توانیم ببینیم؛ و از جمله آنها تاریخ نگاری بود. اما دیگران در نقطه صفر نبودند. آنها راههای کوبیده ای پشت سر داشتند. از جایگاهی که بر بنیاد تجربه ایجاد شده بود به انقلاب می نگرستند. در اینجا نیز ما با دو نگاه متفاوت مواجه هستیم. کسانی که از درون می نگرستند، از کوران حوادثی - حداقل - پانزده ساله عبور کرده بودند و حقانیت انقلاب را با تمام وجود خود لمس می کردند، اما افرادی که از بیرون می نگرستند در حقانیت این حادثه مردد بودند و همیشه سئوالهایی در این بین برایشان وجود داشت. آیا تفاوت در مقدماتی که چه بسا مربوط به جهان بینی این دو نگاه هست، باعث می شد که به این نتیجه (انقلاب اسلامی) نگاه واحدی نداشته باشند؟ یا دلایل دیگری می توان برشمرد؟ انقلاب حادثه واحدی است. چه امری باعث می شود که نگاهها به یک پدیده با یکدیگر متفاوت باشد؟ از نظر تاریخ نگاری بنگریم، مگر مستندات این حادثه، چقدر با یکدیگر تفاوت دارد که منجر به نتیجه گیریهای مختلف می گردد؟

دکتر گواهی: در این برهه ای که ایستاده ایم، روشن تر از گذشته می توان در این باره بحث کرد. موضوعی که گفتید با تعبیر «هرمنوتیک» از آن یاد می شود. برای نمونه، اگر یک متن را ما چهار نفری که دور این میز نشسته ایم بخوانیم، ممکن است از آن چهار جور برداشت بکنیم. هرمنوتیک علم جدیدی است، تازه مطرح شده و دارند روی آن کار می کنند. اما اگر بخوانیم از زاویه دیگری به این سئوال پاسخ بگوییم، این توضیح را می دهیم که انقلاب اسلامی ایران، تم ها

دست مایه های گوناگونی دارد و از وجوه مختلفی برخوردار است. یکی وجه ایرانی بودن آن است؛ دیگری وجه شیعی بودن آن؛ و سوم ویژگی جهان سومی بودن آن است. کما اینکه انقلاب فرانسه هم ویژگیهای خودش را داشته است. حالا اگر در بررسی انقلاب اسلامی و نگارش تاریخ آن به بُعد اسلامی و شیعی بودن آن توجه نشود و صرفاً از زاویه جامعه شناسانه به آن نگریسته شود، یک جور معرفی می شود و اگر به هر دو تالی اینها توجه شود، نوع دیگری معرفی خواهد شد. اگر ویژگی اسلامی این پدیده، که یک فنومن و پدیده ای شگرف در جهان اسلام بود، از چشم بیفتد، بررسی و نگارش تاریخ آن به صورت دیگری خواهد بود. امروزه مسائل ایران و حتی کشورهای چون عراق، پاکستان، ترکیه و کشورهای خاورمیانه (که ممالک در حال توسعه محسوب می شوند) وقتی با عینک محققان اروپایی نگاه شوند، به گونه ای تفسیر می شوند که با ذات حقیقی آنها فاصله دارد، و اگر با عینک یک پژوهشگر ژاپنی نگاه شوند معنای دیگری به دست می دهند. حتی اگر این پژوهشگران فارسی هم بدانند، باز از آنجا که آن مفاهیم را نمی دانند و عمق آنها را درک نمی کنند به آن مفهوم حقیقی نمی توانند نزدیک شوند. مراسم عاشورا بهترین مثال است. عاشورا در مناسک و شعائر دینی ما جایگاه ویژه ای دارد. این یک مثال از جهان شیعی ماست. حال اگر چنین شعائری، با مفهوم و صورت دیگری در آیین مسیحیت باشد، از همین خصلت برخوردار خواهد بود. دوری ما از آن مفاهیم در شناخت ما از آن مذهب مؤثر خواهد بود. این در یک چارچوب قرار دارد و آن در چارچوب دیگری. هر دو هم مقدس هستند. این برای ما و آن هم برای آنها. به هر حال با هم فرق دارند. ما عمق آیین «دست گذاری» را در مسیحیت درک نمی کنیم. وقتی پاپ این مراسم را انجام می دهد، یعنی به آن تقدس می بخشد. ما نمی توانیم مفهوم آن را درک کنیم. حداکثر آن است که بگوییم مراسمی است شبیه عمامه گذاری خودمان. در فرهنگ شینتویی ژاپن مراسمی وجود دارد شبیه حرکت دادن عَلم و کُتل خودمان. یک تخت روان چوبی را - من در ژاپن این مراسم را دیدم - دور شهر می گردانند، یک تخت بسیار سنگین، شاید به سنگینی دو تن! در یک روز معین این تخت روان را که خدا در آن نشسته (!) دور شهر می گردانند. حدود دویست مرد ژاپنی دامن پوشیده (یا با شلوار کوتاه) در آن هوای گرم عرق ریزان، عَلم های سنگین تر از عَلم های خودمان را می کشند. می گویند این روز، روز گردش خدا در شهر است! اهالی ژاپن مفهوم این مراسم را درک می کنند، اما ممکن است برای ما خنده دار باشد. گرداندن مجسمه غول پیکر چوبی به اسم خدا برای ما قابل فهم نیست. می خواهیم بگوییم که یک حادثه واحد، با توجه به ذهنیتهای متفاوت، سوابق متعدد و ایدئولوژیهای گوناگون، با برداشتهای متفاوت رو به رو خواهد شد. اگر خانم نیکی کدی در ویرایش جدید کتابش آن طور می نویسد که می دانیم، وی در بستر



است؛ بانکها، برخی از روزنامه‌ها و کانالهای تلویزیونی، امور پزشکی و... اگر بخواهم مثالی در این مورد بیاورم، مثالی که خودم با آن رو به رو بودم، کاربرد سلاحهای شیمیایی از طرف عراق علیه رزمندگان و شهروندان ایرانی است. زمانی که مسئله ما و عراق در شورای امنیت مطرح بود، به هر شکلی بود توانستیم کانال تلویزیونی ABC آمریکا را راضی کنیم که بیاید برود به منطقه و از سلاحهای شیمیایی به کار رفته علیه ایرانیان، فیلم تهیه کند. طوری زمان بندی کرده بودیم که نمایندگان ABC بتوانند سه روز قبل از جلسه شورای امنیت به نیویورک برسند. به هر مصیبتی بود برایشان ویزا گرفتیم و اینها را فرستادیم تهران. آمدند و فیلم و گزارش تهیه کردند.

اما ما ته قضیه را نخوانده بودیم. نمی دانستیم که نقشه صهیونیستها چیست. علی رغم اینکه سه روز قبل از تشکیل شورای امنیت خبرنگاران به لندن رسیدند و می توانستند به راحتی با یک پرواز از دهها پرواز روزانه به نیویورک باز گردند، اما بدون هیچ گونه دلیلی تأخیر کردند. شورای امنیت هم تشکیل شد و ما توانستیم محکومیت عراق را در کاربرد سلاحهای شیمیایی از این شورا بگیریم؛ به طور مجهول گفته شد که بله، سلاح شیمیایی به کار رفته، اما نگفتند چه کشوری آن را به کار برده. جلسه تمام شد. خبرنگاران ABC ساعت ۱۲ شب رسیدند. خوب، دیگر به درد نمی خورد. فردای جلسه، فیلم را پخش کردند. شما می دانید که دیپلماتهای سازمان ملل در نیویورک به شدت تحت تأثیر رسانه‌های مهم آمریکا هستند. خبرها و گزارشهای آنها را لحظه به لحظه دنبال می کنند که در تصمیم گیریهایشان بسیار مؤثر است. می خواهم این را بگویم که موضوع به این روشنی، یعنی کاربرد سلاحهای شیمیایی توسط عراق را نگذاشتند به موقع پخش شود، چون با منافعشان جور در نمی آمد. مسئله رسانه‌های گروهی، در شکل دهی افکار عمومی جهان بسیار مؤثر است. در اینجا باید از خودمان هم انتقاد کنیم. برخی از کارهای ما در به هم ریختن اذهان آن طرف مؤثر است. منظورم این نیست که ما برای خوش آمد آنها

فرهنگ اروپایی - آمریکایی رشد کرده و با عینک همان دنیا به انقلاب ما نگاه می کند. برای وی کشته‌های انقلاب مفهوم درستی ندارد. نزد وی شهیدانی که برای پیروزی انقلاب جان باخته‌اند همان چیزی نیست که ما برداشت می کنیم. خانم کدی به عنوان یک نفر استاد دانشگاه آمریکایی، در بستر و فرهنگ مسیحی، آنچه در ویراست اول کتاب خود (ریشه‌های انقلاب) راجع به انقلاب ایران نوشته منصفانه و عادلانه است. من در مقدمه ترجمه آن کتاب، این اوصاف را برای ایشان نوشته‌ام. اگر این کتاب را یک ایرانی می نوشت، طور دیگری می نوشتم. بله، برای یک استاد دانشگاه آمریکایی، در سال ۱۹۸۰ سخت است که بردارد این طور از انقلاب ایران دفاع کند، چرا که آنها برداشت ما را از این حادثه نداشتند؛ آن درک را نسبت به مفاهیم انقلاب نداشتند. در پاسخ شما می گویم: درست است که حادثه واحد است، اما نگاهها به آن متفاوت است. نگاه ایرانی، اروپایی، آمریکایی، نگاه یک نفر مسلمان یا مسیحی، نگاه یک جهان سومی با نگاه کسی از جهان اول، نگاه یک استاد دانشگاه، یک مارکسیست و... تفاوت دارد. تمام اینها در ارزیابی و در نتیجه و مرحله بعد، تاریخ نگاری انقلاب مؤثر است، روی برداشتها تأثیر می گذارد.

جناب دکتر مجتهد شبستری ادامه این بحث را شما بفرمایید.

دکتر مجتهد شبستری: من دو سه نکته به نکات اساسی دکتر گواهی اضافه می کنم. انقلاب ما در زمانی رخ داد که فرهنگ غالب در دنیا، فرهنگ غرب بود. همان که ایشان هم اشاره کردند. بنابراین آنچه که این انقلاب به عنوان پیام داشت و می خواست آن را به گوش دیگران برساند، چندان قابل هضم نبود برای دنیایی که مزاجش به آن فرهنگ عادت کرده بود. دیگر اینکه پیروزی انقلاب به هر حال موجب شد که برخی از کشورها متضرر شوند، آن هم کشورهای قدرتمند و بزرگ. به این موضوع هم باید توجه کرد. در زمان و مکان وقوع انقلاب و جهان آن روز، ما به راحتی نمی توانستیم خود را معرفی کنیم. گذشته از اینها، مسئله رسانه‌های گروهی را باید بگویم که در دنیای امروز، سازنده اذهان هستند. آنها روی افکار جهانی - اعم از کشورهای اسلامی و غیره - تأثیر گذارند. کشورهای اسلامی چندین سال است که در مورد بهره مند شدن از یک خبرگزاری اسلامی که از جهان اسلام بگوید و خبر مخابره کند به توافق نرسیده‌اند، اما در مقابل ما، غولهای خبرپرانی وجود دارد. مضاف بر اینکه پشت اغلب اینها دست صهیونیستها دیده می شود که البته موضوع چندان پیچیده‌ای نیست و روشن است. جالب است که اگر بخواهید آمار یهودیان آمریکا را به دست آورید، می بینید که تعدادشان زیر پنج میلیون نفر است - تا جایی که من خبر دارم - اما کارهایی که در دست آنهاست، کارهای کلیدی و اساسی

رفتارهای سیاسی - اجتماعیمان را تنظیم کنیم. نه. اما خوب است منافع خودمان را در هر زمان به درستی بشناسیم و بر اساس آن تصمیم بگیریم و اقدام کنیم. تردیدی نیست که دشمن بدنبال بهانه است تا تبلیغات علیه ما راه بیندازد. متأسفانه در موارد زیادی ما خودمان مستمسک به او می‌دهیم. مثلاً در موضوع حقوق بشر، کارهایی که برخلاف نص صریح قوانین و مقررات و شرع مقدس است انجام می‌گیرد و به هیچ وجه قابل توجیه نیست، علاوه بر اینکه سبب نارضایتی طیفهای مختلف جامعه میگردد اعتبار و وجهه بین المللی ما را نیز خدشه دار می‌کند. مثالهای زیادی را می‌توانیم بزنیم که فکر می‌کنم از حوصله این بحث خارج باشد. خوب این مسائل روی هم انباشته می‌شود. فرهنگ غالب غرب، ذهن سازی رسانه‌های گروهی و بعد اقدامات خودمان، اینها جمع می‌شود و زمانی که یک نویسنده در آن طرف بخواهد مطلبی بنویسد که بی طرفانه باشد، نمی‌تواند، یعنی قدرت این کار را پیدا نمی‌کند. اگر فقط نقاط قوت ما را بنویسد و از این گونه کمبودهای ما چشم پوشی کرده و انتقاد نکند، نوشته‌هایش اعتباری نخواهد داشت. ببینید! موضوع حقوق بشر در جهان امروز یکی از استوانه‌هایی است که همه به آن تکیه می‌کنند؛ چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، در تصمیم‌گیریهای جهانی نسبت به کشورمان و بعد هم در نگرش مورخان نسبت به انقلاب ما مؤثر است. امروز تجارت و بازرگانی و روابط سیاسی کشورهای غربی با دیگر جوامع، تحت تأثیر مسئله حقوق بشر است. دارند آن را جزو اصول روابط خارجی جا می‌اندازند. ما باید به این موضوع توجه داشته باشیم تا بهانه به دست دشمن ندهیم؛ جو عمومی جهان را علیه خود خراب نکنیم. اگر چنین نکنیم، نباید توقع داشته باشیم که صدایی در آن طرف جهان بلند شود و منصفانه درباره انقلاب ما قضاوت کند و بیشتر، بتواند از ما دفاع کند. وقتی جو غالب به این شکل درآمد، چه انتظاری از آن استاد فلان دانشگاه امریکایی یا اروپایی داریم که بتواند درباره انقلاب اسلامی به درستی قضاوت کند. وقتی در این فرهنگ غالب، رسانه‌ها با همه قدرت و توان خود با یک سخن و گفتار خبری تهیه کنند و بدهند و ما هم متأسفانه با برخی از تصمیمهای خود به آن دامن بزنیم، جو عمومی جهان می‌شود همین چیزی که امروز علیه ما شکل گرفته است. البته اخیراً در داخل کشور به این مسائل بیشتر توجه می‌شود. در قوه قضائیه تصمیمهایی گرفته شده که با گذشته فرق کرده، اما باید اذعان نمود که کارهای زیادی باید انجام گیرد و ناچاریم که این انتقادات را برای اصلاح امور خودمان مطرح کنیم.

موضوع بحث ما تاریخ‌نگاری دنیای غرب در مورد انقلاب اسلامی است. کمتر اتفاق افتاده که در این باره از دنیای شرق صحبت کنیم. علت چیست؟ آیا آنها در مورد انقلاب اسلامی ایران کاری

نکرده‌اند؟ مطلبی نوشته‌اند؟

دکتر مجتهد شبستری: اگر منظورتان جهان اسلام است باید گفت در این باره نوشته‌اند اما حجم آنها به اندازه‌ای نیست که در غرب کار شده. این یک واقعیت است. نکته دیگر آنکه، نویسنده‌هایی که در دنیای اسلام کاری در مورد انقلاب اسلامی صورت داده‌اند، در اغلب موارد منابعشان غربی بوده و این خود یک مشکل است. غلبه منابع غربی موضوعی است که نباید به سادگی از آن عبور کرد. ان شاء الله جهان اسلام بتواند به مرحله‌ای برسد که بر اساس منابع و مآخذ خود، بنویسد، بگوید و خبر منتشر کند. متأسفانه فعلاً چنین نیست. اکنون به هر یک از کشورهای اسلامی که سفر کنید و سری به دانشگاههای آنها بزنید، می‌بینید که نهایتاً دستشان روی صفحه کلیدهایی است که به اینترنت ختم می‌شود، یعنی منابعی که از اروپا و امریکا تغذیه می‌شود. ما نتوانسته‌ایم منابع مان را به آن درجه از اهمیت برسانیم که بتواند تکیه‌گاه کتابهایی باشد که در دنیای اسلام نوشته می‌شود. منابع ما چه بسا اصیل تر و دست اول تر هم باشد اما قدرت ارائه آنها را به محققان جهان نداشته‌ایم. بله، در کشورهایی چون مالزی، هند و پاکستان کتابهایی درباره انقلاب اسلامی چاپ شده است اما برد آنها را نمی‌توانیم با برد کتابهای غربی مقایسه کنیم، نه از نظر محتوا، بلکه از نظر امکان گسترش آن برای خوانندگان در سطح جهان. به هر حال در زمانه‌ای واقع شده‌ایم که مردم هم ترجیح می‌دهند اطلاعات خود را در زمانی کمتر، بی‌آنکه زحمت خواندن کتاب را به خود بدهند، از رسانه‌ها بگیرند. رسانه‌هایی چون بی. بی. سی. سی. ان. ان با منابع و تحلیلهای خودشان به این مخاطبان خوراک می‌دهند و ذهن و ضمیر آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهند. گرفتاریهای بشر امروز به او اجازه نمی‌دهد که حقایق را از کتابها دریابد. او ترجیح می‌دهد ساعتی پای فلان برنامه بنشیند. همان را برای خود کافی می‌داند. بمباران تبلیغاتی موجود در رسانه‌ها، مخاطبان را می‌کشاند به همان سمتی که خودشان می‌خواهند.

آقای دکتر گواهی! شما در ابتدای صحبت خود تقسیم‌بندی‌ای را ارائه کردید در مورد کتابهایی که موضوعشان انقلاب اسلامی ایران است. من تقسیم‌بندی دیگری را عنوان می‌کنم که شاید تجربی باشد. شما هم نظرتان را بگویید. یک دسته از منابعی که غربیها درباره انقلاب نوشته‌اند مربوط است به سیاسیون، دیپلماتها، نمایندگان رسانه‌ها و ناظرانی که در زمان پیروزی انقلاب در ایران بودند و از نزدیک آن حوادث را دنبال می‌کردند. مانند استمپل دیپلمات بلندیپایه امریکایی، آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در تهران یا ویلیام سولیوان سفیر امریکا یا دزدموند هارنی و... اینها. مشاهدات و خاطرات است که با گذشت زمان کاملاً جنبه تاریخی پیدا کرده و به عنوان منبع به آنها استناد می‌شود. دسته

و همه وقت نیست. مثلاً وقتی امام به طور کلی می‌گوید و بارها هم تأکید می‌کند که مثلاً اقتصاد نظام شاهنشاهی فاسد بوده، من این فساد را از زبان ایشان نمی‌آورم، این را از زبان فرض کنید پارسونز می‌آورم که «حدیث دیگران» است و چه بسا «خوش تر» هم باشد! آن را از زبان نیکی کدی می‌آورم که یک استاد دانشگاه امریکایی است. اما نکته‌ای را که می‌خواستم بگویم این است که به هر حال، پارسونز و امثال او آدمهای سیاسی هستند. این طور در ذهنمان متبادر نشود که این نوشته‌ها قریبه‌الی‌الله است. آنها که خاطرات خود را برای میل من و شما نمی‌نویسند، مقاصدی دارند. با این حال نمی‌شود از آنها گذشت. اینها منابع قابل استفاده‌ای هستند.

شاید مناسب باشد به برخی از مصادیق مطرح شده در این منابع اشاره کنید. متن اصلی این کتابها را پیش رو دارید.

بله. نمونه‌هایی می‌گویم و ارجاعاتی که می‌دهم به صفحات اصلی کتاب است، نه ترجمه آنها. در کتاب *The Pride and the Fall* (غرور و سقوط) که توسط آنتونی پارسونز (سفیر انگلیس در ایران در فاصله سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۲) نوشته و در سال ۱۹۸۴ در انگلستان چاپ شده، ارزیابیهای مستند فراوانی درباره رژیم شاه به عمل آمده که به چند مورد از آنها اشاره می‌کنم: در صفحه ۲ تشریفات بی حد و حصر و زائد دربار پهلوی و افتخار شاه به نژاد آریایی و دوری از عربها؛ در صفحه ۳ وضعیت بد حقوق بشر، دستگیریهای بی دلیل، شکنجه، سرکوب ناراضیان و اعدامهای سریع رژیم پهلوی؛ و در همانجا، دیکتاتوری مطلق حکومت شاه؛ در صفحه ۶ کنترل شدید مطبوعات و رادیو-تلویزیون توسط رژیم؛ در صفحه ۹ شوکه شدن مؤلف از میزان فساد اقتصادی رژیم پهلوی؛ در صفحه ۱۱ اینکه پارلمان زمان شاه به صورت یک مهر تأیید بی خاصیت درآمد بود؛ در صفحه ۱۳ فساد، سرکوب، دیکتاتوری و اختناق رژیم که در نتیجه آن چاره‌ای جز توسل به کارهای چریکی برای دانشجویان باقی نگذاشته بود؛ در صفحه ۱۶ ایجاد حزب فرمایشی «رستاخیز» که «حزب شاه» بود؛ در صفحه ۲۲ صحنه سازی دروغین جمعیت دور و بر شاه در مراسم مختلف؛ در صفحه ۲۴ دیپلماتهای خارجی مقیم تهران به این صحنه سازیهای دروغین ساواک در اطراف شاه می‌خندیدند و آن را مسخره می‌کردند؛ و در همانجا به شامپاین پارتی شهبانو فرح در مراسم اختتامیه کنگره زرتشت در دربار در وسط ماه رمضان اشاره شده است.

کتاب *Mission to Iran* (مأموریت به ایران) به قلم ویلیام سولیوان (William H. Sullivan) آخرین سفیر امریکا در ایران نوشته شد و در ۱۹۸۱ در امریکا چاپ شد. این کتاب هر چند از دید یک دیپلمات امریکایی نوشته شده، حاوی مطالب بسیار مهمی درباره سالهای آخر حکومت شاه

دیگر کتابهای دانشگاهی هستند. منظور کتابهایی است که با روشهای علمی مرسوم توسط نویسندگانی این کاره، منتهی به دور از مشاهده درباره انقلاب، تاریخ نگاری کرده است. به نظر می‌رسد محتوای این دو دسته از کتابها هم با یکدیگر فرق دارد. هر چند هر دو دسته توسط نویسندگانی از یک خواستگاه و از یک دنیای واحد نوشته شده، اما در محتوا تفاوتی بین آنها هست. به نظرم این تفاوت ناشی از مشاهده مستقیم و تاریخ نگاری در اناقهای در بسته است. این کتابها دو نوع تفسیر نسبت به انقلاب دارند؛ در این مورد اگر نظری دارید بفرمایید.

دکتر گواهی: تقسیم بندی‌هایی که ارائه کردم کلی بود و این چیزی هم که شما مطرح می‌کنید، درست است. گروهی که در شمار سیاسیون بودند کتابهایی نوشتند. آقای آنتونی پارسونز سفیر انگلستان خاطراتش را نوشت. سولیوان هم همین طور. بعد هاملتون جردن برای قضیه گروگان گیری کتابش را منتشر کرد. کتاب استمپل هم که خود شاهد مستقیم بود، انتشار یافت. بعد کریمت روزولت که نماینده دولت امریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود خاطراتش را تجدید چاپ کرد. اینها سیاسیون در صحنه بودند، روزآمدتر بودند، دست به نقدتر بودند. تجربه آنها در قالب کتاب خاطرات منتشر شده است. اما اینها خاطرات است تا یک تجزیه و تحلیل علمی. با این حال نمی‌توان آنها را ندیده گرفت. پارسونز سفیر انگلستان در دربار شاهنشاهی بود. او نه دلسوخته انقلاب بود و نه سینه چاک آن، اما این رجل سیاسی، ناگزیر حقایقی را هم بیان کرده است. وی در کتاب *غرور و سقوط* خود می‌نویسد که من رژیمهای احمق بسیار دیده‌ام، اما رژیمی تا این حد احمق ندیده‌ام که تاریخ مذهبی کشورش را عوض کند! خوب این حرف، آن هم از زبان پارسونز، قابل استناد است. با این حال، اگر قرار باشد کتاب «غرور و سقوط» وی را تجزیه و تحلیل کنیم، به نظرم یک جلسه کامل وقت می‌خواهد. در هر حال حرفهای درست در این کتاب کم نیست. او که نه مسلمان است و نه طرفدار انقلاب، از فساد اقتصادی زمان پهلوی صحبت می‌کند؛ از استبداد آن دوره حرف می‌زند؛ از خریدهای بی ربط نظامی چیزهایی می‌گوید که مستند هم هست. سولیوان هم همین طور. او در کتاب *مأموریت* در ایران مطالب قابل استفاده‌ای را نقل کرده است. من از این منبع هم در رساله دکتری خود بهره برده‌ام. تمام منابع، بله تقریباً همه منابع رساله من غربی است، چرا که می‌خواستم در آن کشورها کاربرد داشته باشد. البته ارجاعات من به سخنان امام خمینی کم نیست. شاید بیش از پنجاه مورد به سخنان امام (ره) استناد کرده باشم که این هم طبیعی است. امام به عنوان پایه گذار این انقلاب حرفهایی دارد که فقط باید از زبان او عنوان شود. کسی که راجع به مارکسیسم می‌نویسد باید به سخنان مارکس و لنین استناد بدهد. کسی هم که راجع به انقلاب اسلامی می‌نویسد، نمی‌تواند از آراء و عقاید کسی که آن را پدید آورده بگذرد. اما این تکیه کردنها همه جا



و تکیه بیش از حد رژیم پهلوی و بویژه شخص محمدرضا شاه به امریکائیه است و در کنار کتاب غرور و سقوط (The Pride and the Fall) آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران، دو منبع بسیار باارزش درباره ماهیت حکومت شاه و علل و نحوه سقوط آن را تشکیل می دهند. در کتاب آقای سولیوان مطالب مستند فراوانی نقل شده که چند نمونه از آنها را می گویم: در صفحه ۱۳ شهرت منفی ایران زمان پهلوی در امریکا؛ در صفحه ۱۷ اذعان به اینکه در سال ۱۳۳۲ شاه به کمک کودتای سیا سرکار برگشت؛ در صفحه ۲۱ همکاری طولانی ساواک با سازمان سیا؛ در صفحه ۵۰ نقش و اهمیت تشیع در ایران؛ در صفحه ۵۶ اشتباه شاه به اینکه در جوانی یک Playboy بوده است؛ در صفحه ۶۷ فساد مالی خانواده سلطنتی و دربار پهلوی که از نقاط ضعف عمده رژیم بود؛ در صفحه ۷۱ مشورت دائمی شاه با سفیر امریکا؛ و در صفحه ۹۰ نظر بسیار منفی شاه راجع به علما، را می توان از زبان این دیپلمات خواند.

از کتاب دیگری که نام می برم Crisis (بحران) است که هامیلتون جردن (Hamilton Jordan) رئیس کارکنان کاخ سفید در زمان کارتر و گروگانگیری آن را نوشته و در سال ۱۹۸۲ در امریکا چاپ شده است. کتاب به قطع جیبی و خواندنی است و به صورت وقایع نگاری روزانه نوشته شده و از یکشنبه ۴ نوامبر ۱۹۷۹ (۱۴ آبان ۱۳۵۸) تا چهارشنبه ۲۱ ژانویه ۱۹۸۱ (۲ بهمن ۱۳۶۰) را در بر می گیرد و حاوی نکات تاریخی فراوانی از فعالیت های پشت صحنه آزادی گروگانهای امریکایی است.

در این کتاب نکات ریز و درشت فراوانی مثل اکراه کارتر از پذیرش شاه به امریکا (صفحات ۲۴ - ۲۰)؛ وعده شاه به کارتر در مورد رعایت حقوق بشر و دموکراسی در قبل از انقلاب (صفحه ۷۸)؛ تلاشهای بنی صدر در رابطه با آزادی گروگانها (صفحه ۱۲۷)؛ تهدید امریکا به جنگ با ایران در صورت صدمه دیدن گروگانها (صفحه ۲۵۹) به چشم می خورد.

دکتر مجتهد شبستری هم مایل هستند در مورد کتابی از حامد الگار توضیحاتی بدهند: کتاب اسلام و انقلاب.

بله نام اصلی کتاب

Islam and Revolution Writings and Declarations of Imam Khomeini.

(اسلام و انقلاب، نوشته ها و بیانات امام خمینی) و ترجمه و تحشیه آن از حامد الگار است که در سال ۱۹۸۱ در امریکا چاپ شده است. حتماً می دانید که پروفسور حامد الگار متولد سال ۱۹۴۰ در انگلیس بوده و عربی و فارسی و مطالعات اسلامی اش را در دانشگاه Cambridge فراگرفته. او پس از تشریف به اسلام سال ۱۹۶۵ به عنوان استاد فارسی و مطالعات اسلامی

همکاریش را با بخش مطالعات خاور نزدیک در دانشگاه برکلی آغاز می کند.

کتاب اسلام و انقلاب مجموعه ای است از نوشته ها و بیانات حضرت امام. این مجموعه از جمله اولین کتابهایی است که غیر ایرانی ها و غیرفارسی زبانان را با افکار و عقاید حضرت امام آشنا می کند. آقای الگار در پیش گفتارش می نویسد که حضرت امام دارای تألیفات بسیار بوده و سخنرانیهای فراوان داشته و این مجلد فقط بخشی از آنها را دربر می گیرد.

در این مجموعه بحث های فنی در مورد ولایت فقیه و فلسفه اسلامی گنجانده نشده است. نویسنده در بخش اول کتاب تحت عنوان حکومت اسلامی بیانات و نوشته های حضرت امام را در چهار فصل مقدمه، ضرورت حکومت اسلامی، فرم حکومت اسلامی، برنامه برای تأسیس یک حکومت اسلامی مورد بحث قرار می دهد. در بخش دوم کتاب سخنرانی ها و بیانه های ایشان را به ترتیب تاریخ این بیانه ها و سخنرانیها ترجمه و درج می کند.

آقای الگار در این مجموعه به کتاب کشف الاسرار حضرت امام به عنوان اولین بیانه سیاسی عمومی و آشکار ایشان اشاره کرده و می افزاید که این کتاب در سال ۱۹۴۱ با فاصله کمی بعد از تبعید رضاشاه در پاسخ به اقدامات ضددینی وی در سالهای قبل از تبعید نوشته شده و به نظر آقای الگار بخش آخر یعنی صفحات ۲۲۱ تا ۲۲۴ را که ترجمه کرده اعلام خطر به ملت است. پس از آن اعلامیه حضرت امام در سوم آوریل ۱۹۶۳ به مناسبت چهلمین روز شهادت طلاب در جریان حمله نیروهای شاه به فیضیه درج شده. آن گاه ترجمه سخنرانی حضرت امام در سوم ژوئن ۱۹۶۳ که در آن به شدت شاه را مورد عتاب قرار داده به چاپ رسیده و سپس ترجمه اعلامیه حضرت امام که بعد از سخنرانیشان در مقابل محل اقامتشان ایراد شده بود درباره اعطای حق کاپیتولاسیون به مشاورین نظامی و خانواده ها و ابواب جمعی آنها چاپ شده است. این اعلامیه سبب تبعید حضرت امام از ایران در چهارم نوامبر ۱۹۶۴ گردید. پس از آن برخی از اعلامیه ها و بیانات آن فقید سعید در نجف و نوفل لوشاتو به چاپ رسیده که از جمله آنها نامه سرگشاده به هویدا شانزده آوریل ۱۹۶۷، پیام به حجاج بیت الله الحرام ۶ فوریه ۱۹۷۱، عدم تطابق پادشاهی با اسلام ۳۱ اکتبر به مناسبت جشنهای تحمیلی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، پیام به دانشجویان مسلمانان در امریکای شمالی ۱۰ ژوئیه ۱۹۷۲، یادبود اولین شهدای انقلاب ۱۹ فوریه ۱۹۷۸، پیام به مردم آذربایجان ۲۷ فوریه ۱۹۷۸، اعلامیه به مناسبت عید فطر ۶ سپتامبر ۱۹۷۸، پیام به حجاج ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۸، پیام تحت عنوان محرم پیروزی خون بر شمشیر ۲۳ نوامبر ۱۹۷۸، تشکیل شورای انقلاب اسلامی ۱۲ ژانویه ۱۹۷۹، چهل روز بعد از عاشورا ۱۵ ژانویه ۱۹۷۹ شامل دستورات حضرت امام درباره چگونگی انتقال قدرت. آقای الگار سپس بیانات حضرت امام در فرودگاه مهرآباد به هنگام مراجعت به وطن اول فوریه

سال نظام بسته کمونیستی و آغوش بازش به روی دنیای تازه، واقعاً دیدنی بود. در همین دوره بود که با برخی از آکادمیسینهای آنها دیدار کردم، دگرگونی فکری این دسته از آدمها به نسبت افراد عامی بسیار کمتر بود. ما در مسکو به انستیتو خاورشناسی رفتیم. در بخش ایران آن انستیتو با یکی از استادان ایران شناسی به نام آقای لئونید اسکلیاروف، هم صحبت شدیم. او گفت انقلاب اسلامی ایران را در کتابی مورد بررسی قرار داده و در آنجا نتیجه گرفته که این انقلاب یک کودتای ارتجاعی است. از نظر او نظام نیمه سرمایه داری شاه باید مختصات یک نظام کاپیتالیستی را پیدا می کرد و بعد هم انقلابی در آن صورت می گرفت که ماهیت آن چیزی جز کمونیسم نمی بود. پس انقلاب با ماهیت مذهبی چیزی، جز یک کودتای ارتجاعی نبود. منظورم این است که غیر از محدودیت منابع و اخبار، نظام عقیدتی حاکم بر بلوک شرق که تاریخ نگاری آنها را نیز تحت تأثیر ماتریالیسم دیالکتیک قرار داده بود، یکی از موانع جدی در رسیدن به حقایق انقلاب اسلامی بوده است. خوب وقتی در کشور مادر بلوک شرق چنین قضاوتهایی باشد، در دولتهای اقماری آنها وضع به مراتب وخیم تر خواهد بود. از این موضوع عبور می کنیم. برسیم به تجربیات شما که بر اساس مشاهدات خود در یکی از کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق داشتید.

دکتر مجتهد شبستری: موضوع بحث کشیده شد به خاطرات و مشاهدات و کتابهایی که براساس آن در مورد انقلاب اسلامی نوشته شده. خواستم بگویم بر اساس تجربه ای که من در تاجیکستان به دست آوردم باید به اهمیت این مشاهدات تأکید کنم. من در زمانی سفیر ایران در تاجیکستان بودم که تحولات نهضت اسلامی و تغییر حکومت در آن کشور در حال جریان بود. همان طور که می دانید پس از فروپاشی شوروی، تاجیکستان دستخوش حوادث مهمی شد و من تنها سفیری بودم که این امکان برایم وجود داشت هم با دولت در تماس باشم و هم با اپوزیسیون. همین مسئله باعث شد که دیده ها و شنیده های من از جنگ داخلی تاجیکستان منحصر به فرد باشد. به همین دلیل هم پس از اتمام مأموریتم در تاجیکستان، مورد مراجعه پژوهشگران بوده ام. حتی بعدها که به ژنو رفتم، «خانم شیرین آکینر» که در حال نوشتن کتابی در مورد تاجیکستان بود، این زحمت را به خودش داد که کتابش را قبل از چاپ در اختیار بنده بگذارد و نظر مرا جویا شود. یا یک ژاپنی که رساله دکترایش در همین مورد بود، خودش را رساند به ژنو که بتواند از آگاهیهای من استفاده کند. چون خبردار شده بود اطلاعاتی وجود دارد که در میان منابع دیگر یافت نمی شود. پس می بینید مطالبی که کسانی مثل سولیوان یا پارسونز می نویسند، نمی شود در نزد دانشگاهیها یافت و یا در منابع دیگر پیدا کرد. تجربه های میدانی بسیار بارز است. اگر ان شاء الله بتوانم در زمانی مناسب مشاهدات و تجربه های خود را از تاجیکستان به قلم بیاورم، آن کتاب منبعی خواهد شد برای آن مقطع حساس از تاریخ این کشور.

۱۹۷۹ را آورده. بعد سخنان ایشان در بهشت زهرا ۲۰ فوریه ۱۹۷۹، اعلامیه مربوط به خلاف شرع بودن حکومت نظامی ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، سخنان حضرت امام خطاب به بانوان در قم ۶ مارس ۱۹۷۹، بیانه ایشان به مناسبت اعلام جمهوری اسلامی اول آوریل ۱۹۷۹، سخنان ایشان در فیضیه قم به مناسبت سالگرد نهضت پانزده خرداد، پیام به حجاج ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۹، سخنان حضرت امام به نماینده پاپ ۱۲ نوامبر ۱۹۷۹ هشت روز پس از اشغال سفارت امریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام، پیام نوروزی ۲۱ مارس ۱۹۸۰، سخنرانی ایشان خطاب به تعدادی از دانشجویان دانشگاه تهران ۲۶ آوریل ۱۹۸۰، پیام به حجاج ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ چاپ شده است.

در بخش سوم کتاب مصاحبه حضرت امام در تاریخ ۲۹ دسامبر ۱۹۷۸ در نوفل لوشاتو با خود نویسنده آقای حامد الگار و مصاحبه دیگر ایشان در یک سال بعد در ۲ ژانویه ۱۹۸۰ چاپ شده است.

در بخش ۴ و ۵ به سخنان و نوشته های حضرت امام درباره جهاد اکبر، تزکیه نفس و تفسیر سوره حمد پرداخته شده.

در بخش ضمیمه کتاب، و پایان برخی از فتاوی حضرت امام که ماهیت سیاسی دارند به نقل از توضیح المسائل ایشان ترجمه و چاپ شده است. کتاب ۴۶۰ صفحه است.

آقای دکتر مجتهد شبستری! باز می گردم به پرسش قبلی. آنچه در مورد تاریخ نگاری شرقیها عنوان کردم، منظورم بلوک شرق بود نه کشورهای شرقی. شما تجربه کار در کشورهای استقلال یافته از اتحاد جماهیر شوروی را دارید. لطفاً در این باره نیز توضیح بدهید.

دکتر مجتهد شبستری: در آن کشورها نظام حکومتی به نحوی نبوده که بتوانند هر آنچه که در ایران می گذرد، منعکس کنند. اجازه نداشتند. خوب انتظاری نمی توان از آن دنیای بسته داشت. قطعاً مثل غریبها آزاد نبودند برای نوشتن و گفتن چیزی که می دانند. تازه معلوم نیست که نظام اطلاع رسانی در بلوک شرق، انقلاب اسلامی را با همه جزئیات و فراز و فرودهایش منعکس کرده باشد که نویسندگان آن کشورها توانسته باشند در این راه قلمی بزنند.

همین طور است که می فرماید. غیر از این باید نظام عقیدتی و بینشی بلوک شرق را هم به این موضوع اضافه کرد. اوایل دهه هفتاد شمسی در سفری که به روسیه داشتم این را از نزدیک دیدم. در آن سالها فروپاشی شوروی تازه صورت گرفته بود و این بلوک قدرتمند شرقی، آهسته آهسته داشت عبور از کمونیسم و ورود به جهان سرمایه داری را تجربه می کرد. مشاهده کننده شدن روسیه از هفتاد

کند، خوب بگوید، بگوید. خوب طرف شاه دوست است. مثلاً آقای شریف امامی - مثل عرض می‌کنم - می‌خواهد از شاه تعریف هم بکند، بکند. اینها را نوار کنید. این آدمها پیر هستند. عمرشان به آخر رسیده. گفتم شما برو سراغ اینها، برو سراغ شریف امامی‌ها و بگو هر چه می‌خواهید بگویید، مثبت یا منفی. بگذارید این حرفها بماند. اگر از نظر آنها شاه آدم خوبی بوده این را بگوید و اگر هم آدم بدی بوده، بگوید. او هم پیام را گرفت و کار را شروع کرد و کار خوبی هم از آب درآمد. بعضی از این خاطرات در زمان حیات مصاحبه شوندگان منتشر شده و بعضی هم پس از مرگشان. اتفاقاً به ایشان گفتم مطالب و نوارها را بسپرد به دانشگاه هاروارد. ایشان هم رفت و با دانشگاه هاروارد صحبت کرد و موافقت آنجا را گرفت و شد آن چیزی که الان می‌بینید. در آنجا دپارتمان تاریخ شفاهی درست کرد. اینها کم کم در خارج و داخل منتشر می‌شود و می‌تواند زوایای ناگفته یا پنهان را بگوید و روشن کند. ما که نمی‌دانستیم داخل دربار چه گذشته، فلان جا چه خبر بوده. اینها می‌گویند. بعد وقتی ما می‌گوییم مثلاً شاه مستبد بوده و فلان گونه حکومت کرده، دلایل آن را از لابه لای این خاطرات می‌شود پیدا کرد. فساد مالی دربار، فلان قرارداد خارجی و... البته اینجا هم سند هست، اما اگر آنها بگویند لطف دیگری دارد.

پس شروع تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد به توصیه شما بوده؟  
دکتر گواهی: بله همین طور است.

پس چطور در مقدمه کار از شما یاد نشده است؟ او شرح مفصلی از چگونگی کار در اول هر کتابی که منتشر می‌کند می‌نویسد.  
خوب، لابد فکر کرده که ممکن است در داخل کشور مسئله‌ای برای بنده پیش بیاید. مسئله ساز شود! البته من دیگر در ریز انتخاب افراد نبودم که با چه کسی مصاحبه می‌کند یا نمی‌کند. آنچه من توصیه و پیشنهاد کردم این بود که ایشان بروند با هر کس که در زمان شاه مقامی داشته، خاطراتش را روی نوار پیاده کند، حالا هر وقت منتشر شد، بشود.

دکتر مجتهد شبستری! شما به چیزی می‌خواستید اشاره کنید؟

دکتر مجتهد شبستری: می‌خواستم این را بگویم که کار شما - من چند شماره گذشته فصل نامه شما را دیدم - مرا تحت تأثیر قرار داد. از این بابت که به نظر می‌رسد، دوره تبلیغی و شعاری حرف زدن ما از گذشته، بویژه این روش برای دوره پهلوی سرآمده است. ما با آن شیوه

خوب، خیلی چیزها را من به رأی العین دیدم یا در بطن مسائلی بودم که کس دیگری از آن خبر ندارد. اگر اینها مکتوب شود، طبیعی است که منبع خواهد شد. اکنون دانشگاهها برای کامل کردن کار خودشان در وقایع معاصر به سراغ آدمهای زنده می‌روند. همه چیز در کتابها و روزنامه‌ها نیست. موضوع تاریخ شفاهی هم از همین منظر اهمیت پیدا کرده. هم در داخل و هم در خارج از کشور کارهایی دارد می‌شود. نمونه خارجی آن را حتماً می‌دانید که آقای دکتر لاجوردی در دانشگاه هاروارد انجام می‌دهد. مصاحبه‌های خوبی کرده. سراغ آدمهایی که در جریان حوادث مشروطیت به این طرف هستند رفته. آنها هم از نگاه خودشان خاطرات گفته‌اند. پیرمردهایی که دم مرگشان است حرف زده‌اند. برخیها درباره انقلاب اسلامی هم صحبت کرده‌اند. بعضی از افراد اصلاً در انقلاب بوده‌اند. این مصاحبه‌ها بسته به نظر مصاحبه شونده، برخی الآن و برخی چند سال دیگر منتشر می‌شود و برخی پس از مرگشان.

می‌خواهم عرض کنم آنهایی که در کوران مسائل بودند، مسلماً نظریاتشان خیلی مهم است و شما نمی‌توانید آن مطالب را جای دیگری پیدا کنید. پس حرفم را این طور تمام کنم که به نظر من آمیختگی این دو نوع منابع، یعنی مشاهدات، تجربیات و خاطرات مکتوب از یک سو و کارهای آکادمیک و علمی از سوی دیگر می‌تواند منابع بهتری به دست دهد.

دکتر گواهی: آدم نمی‌تواند در یک جلسه بنشیند و از خودش تعریف نکند! حسّی درونی مدام به آدم می‌گوید که در فلان موضوع از خودت نگفتی! در مورد آقای حبیب لاجوردی می‌خواهم بگویم. آقای لاجوردی را من از زمانی که در اینجا در شعبه مدرسه هاروارد بود، می‌شناختم. خود من فارغ التحصیل آن مدرسه هستم. ایشان جزو هیئت امنا بود. این مدرسه پس از انقلاب شد دانشگاه امام صادق (ع). آنجا درس می‌خواندم؛ خوب هم می‌خواندم؛ شاگرد اول بودم و فردی نسبتاً مسلمان. با آقای لاجوردی انس داشتم. پس از انقلاب هم تماسی با ایشان داشتم. موضوع بر می‌گردد به ساختمان وزارت صنایع سنگین که پیش از انقلاب متعلق به لاجوردیها بود. من هم بنا بر شرط احتیاط می‌خواستم اجازه بگیرم و ببینم نماز خواندن در این ساختمان چه وضعی دارد. آیا در آن ساختمان نماز بخوانیم و یا برویم به مسجد جلیلی که در آن نزدیکیها بود؟ خانواده لاجوردی قاعداً نیاز مالی نداشتند، بسیار ثروتمند بودند. اما حبیب الله لاجوردی کمی دغدغهٔ روشنفکری داشت. در همان مدرسه هاروارد می‌دیدیم که مثل بقیه فامیل، دنبال تجارت و امور بازرگانی نیست؛ دنبال فکر و از این گونه مسائل است. پس از انقلاب در تماسی که با هم داشتیم به او گفتم حالا که آنجا هستی بیا و کاری بکن. سران رژیم گذشته الآن در اروپا و امریکا هستند، یا فرار کرده‌اند و یا خودشان رفته‌اند. اینها تاریخ معاصر ایران‌اند. ما باید بدانیم در زمان شاه چه گذشته است. از اینها بخواه که حرفهایشان را بزنند! حالا می‌خواهد تعریف

به جایی نمی‌رسیدیم. اگر این کار زودتر شروع می‌شد، یعنی حرف زدن و تحلیل دادن بر اساس مدارک و اسناد را پیش از اینها آغاز می‌کردیم، الآن جلوتر بودیم. هم می‌توانستیم مزاج جامعه خودمان را از شعارزدگی خارج کنیم و به تعقل و مستندپذیری نزدیک کنیم و هم گوشهای شنوای بیشتری در خارج از کشور پیدا می‌کردیم. می‌دانید که شعار دادن آن هم در نزد محافل علمی، آفتهای زیادی دارد. نه تنها نمی‌پذیرند، بلکه بدبین هم می‌شوند. این سندها که دارد رو می‌شود، حتی بدون شرح هم باشد، کار خود را می‌کند. اگر قرار است درباره فساد رژیم گذشته داد سخنی بدهیم، ضرورتی به تبلیغ و بدگویی و شعار دادن نیست. همین سندها خودش حرف می‌زند. به نظرم ما دیر شروع کردیم و در این دیر شروع کردن به خودمان و انقلاب هم لطمه زدیم. اگر حقایق را در قواره و اندازه خود ارائه می‌دادیم، ذهنهای بیشتری به طرف انقلاب متوجه می‌شد.

با اینکه چندان نتوانستیم وارد بحث اصلی شویم و در مدخل آن مانده‌ایم، خوب است سؤال دیگری مطرح کنم. چون اطلاع شما در این زمینه بیشتر است؛ و آن فعالیت مراکز ایران شناسی است. قدمت برخی از این مراکز به بیش از یکصد سال می‌رسد. ما پس از انقلاب آگاهی کافی از کم و کیف فعالیت آنها نداریم. آیا هنوز هم فعال هستند و در مورد تاریخ ایران تحقیق می‌کنند؟ آیا بر همان سبک و سیاق سابق هستند یا کارهایشان تفاوتی کرده است؟

دکتر مجتهد شبستری: با وسعتی بیشتر از قبل مشغول کار هستند؛ علتش هم این است که اولاً تحولات ایران بعد از انقلاب اسلامی اهمیت بسیار زیادی برایشان داشته، ثانیاً در طول این بیست سال اخیر، بسیاری از ایرانیان به آنها پیوسته‌اند و بر دانش و امکانات علمی آنها افزوده شده است. گذشته از اینها، مراکز دیگری به اسم تاریخ شفاهی یا دایرةالمعارف نویسی مشغول هستند، مثل کاری که احسان یارشاطر در ایرنیکا می‌کند.

این طور نیست که کارهایشان متوقف یا ضعیف شده باشد. آنها دارند کار خود را می‌کنند و سطح آن را هم گسترش داده‌اند. شاید ما توجهمان به آنها کمتر شده یا غافل بوده‌ایم. یا ارتباط نداشته‌ایم. البته خوشبختانه می‌بینیم که این اواخر جلسات ایران شناسی برگزار می‌شود و ارتباطها در حال برقرار شدن است. حتی برخی از کرسیهای زبان فارسی در حال احیا شدن است و در این مورد اهتمام فراوانی از طرف ایران دیده می‌شود. متأسفانه برخی از این کرسیها به دلایل گوناگون تعطیل شده بودند، مثل مسائل مالی و... کارهای زیادی دارد انجام می‌شود که امید می‌رود به روند درست ایران شناسیها کمک کند. ایران شناسیهای بلوک شرق را هم نباید دست کم گرفت. آنها در گذشته بسیار فعال بودند و جالب است که اغلب این شرق شناسان، عضو

ک. گ. ب هم بودند. بدنه اصلی ایران شناسان را اعضای همین سازمان امنیتی تشکیل می‌داد. آنها زبان فارسی را به خوبی می‌دانستند، با تاریخ ایران آشنا بودند و سالها به عنوان کارگزاران فرهنگی در ایران کار کرده بودند. آنها هنوز هستند و نمی‌شود که مشغول کار و پژوهش نباشند. دکتر گواهی: نکته‌ای را به صحبت‌های دکتر مجتهد شبستری اضافه کنم و آن اینکه بله، دهها مرکز در دنیا مشغول کارند، در اروپا و امریکا و جاهای دیگر. فرض هم کنید که این مراکز دست مخالفان ما هم هستند، دست همین ضدانقلابیهای پرمدها و متفرعن. اما بدانید که صدها و بلکه هزاران - ایرانی در نقاط مختلف دنیا به سر می‌برند که هر کدام آنها یک مرکز ایران شناسی کوچک هستند؛ ایرانیهای دلسوز و مسلمانی که به کشورشان علاقه مند هستند؛ افرادی طرفی که دوست دارند برای ایران قدمی بردارند. تعداد کثیری از اینها را من در امریکا می‌شناسم. اما ما نه تماس درستی با اینها داریم و نه خوراک به آنها می‌دهیم. مثلاً این فصل نامه شما باید از نشریاتی باشد که برای اینها فرستاده شود؛ به ایران شناسها، اسلام شناسها، به علاقه‌مندان. نمی‌دانم از فعالیت بهاییها در امریکا خبر دارید یا نه. خوب کار می‌کنند. مثلاً شجاع‌الدین شفا کتاب چاپ می‌کند؛ مشابه آن ۴۰ دلار قیمت دارد اما اینها این کتاب را فرض کنید با ۵۰ سنت می‌رسانند دم در خانه ایرانیها! بودجه‌اش را چه کسی می‌دهد؟ خوب معلوم است. سالها قبل در دانشگاه کالیفرنیا، یک ایرانی دیدم که داشت در موضوع فلسفه اسلامی دکتری می‌گرفت. وقتی با او آشنا شدم احساس کردم عجب آدم دلسوزی است نسبت به دانش و علوم اسلامی. اتفاقاً از لحاظ ظاهری هم غلط‌انداز بود! ریش خوبی داشت! بعد متوجه شدم دارد در مورد سیدعلی محمد باب مطلب می‌نویسد. کار اصلی او همین بود و فلسفه اسلامی را مقدمه کارش کرده بود و می‌خواست نشان بدهد که محمدعلی باب، فلسفه ایران را به اوج خود رسانده است!

حالا دارند اینها را در مجامع بین‌المللی تحویل می‌گیرند. بهاییها را می‌گویم. به هر اجلاسی که می‌روی، اینها نشسته‌اند. برای ما دردسر شده‌اند. مدعی ما شده‌اند. من در این مورد حرفهای بیشتری دارم که امیدوارم آنها را مکتوب کنم و بدهم.

حدود دو ساعت است که می‌گوییم و می‌شنویم. ظاهراً وقت شما برای این گفت و گو تمام شده. از شما و دکتر مجتهد شبستری سپاسگزارم.